

برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت چهل و پنجم








خانم سارا از شیراز



درود بر استاد عزیز و نازنین جناب آقای شهبازی و همراهان گنج حضور

تا به دیوار بلا ناید سرش 
نشنود پند دل آن گوش گرش
مثنوی دفتر پنجم بیت ۲۰۶۳

✓ مولانا میفرماید: ما در اثر همانیدگی سحر این جهان هستیم، اثر این سحر یعنی دیدن بر حسب همانیدگی و خرابکاری ادامه دارد و تا سر انسان به یک دیوار بلای بزرگ نخورد، گوش هایش را باز نمی کند یعنی تا ریب المنون (حادثه ی ناگوار) اتفاق نیفتد، خرابکاری من ذهنی را نمی بیند.

دیو چون عاجز شود در افتتان 
استعانت جوید او زین انسیان 

مثنوی دفتر پنجم بیت ۱۲۲۱

✓ باید متعهد شویم و تمام قوایمان را در مسیر زنده شدن بکار بگیریم
و مداومت و تکرار داشته باشیم تا دیو عاجز شود، در غیر اینصورت
شیطان بالاخره کسانی را پیدا میکند و به سراغ ما می فرستد و از
انسانهای دیگر یاری می طلبد که شما دوست و یار ما هستید پس بیایید
یاری و جانبداری کنید چرا که شخصی دارد به حضور میرسد.



استاد بزرگوارم اتفاق بسیار ناگواری که اصلا و هرگز انتظارش را نداشتم
برای من رخ داد. اتفاقی باور نکردنی که هرگز حتی به مغزم هم خطور
نمی کرد، در واقع دچار ریب المنون شدم ، مثل اینکه طلسم شدم و اسیر
دیو من ذهنی....

در واقع یکی از بزرگترین هم هویت شدگیهایی که در مرکز بود با این
اتفاق ناگوار شناسایی کرده و انداختم.

این حادثه‌ی تلخ پیغامی بود از طرف زندگی که مدام شما استاد نازنین
گوشزد می کنید به اینکه کسی یا فکری یا چیزی را اگر در مرکز
بگذاری زندگی آنرا از تو خواهد گرفت. این نفس من ذهنی با
خواهش‌هایش نمی تواند مرکز تو باشد.

درد ناشی از این رویداد تلخ و دل شکستگی را خیلی زود با برنامه ی
بی نظیر گنج حضور و پیام بی نظیر شما و مولانای جان از دلم بیرون
راندم. چرا که درد، خود یک هم هویت شدگیست که باید آن را از
مرکزمان پاک کنیم.

تجربه ای دردناک که زندگی به من فهماند به فکرها و چیزهای آفل نباید
بچسبیم و از آنها هویت بخواهیم. از آن پس، از خدا عذرخواهی کرده و با
شکر و صبر و رضا و تکرار و مداومت و جدیت بیشتر، مسیر تکامل را با
جان و دل ادامه خواهیم داد. در واقع این رویداد، شک مرا برطرف کرد
تا اتفاقات بزرگتری رخ ندهد.

نیم جان بستاند و صد جان دهد 
آنکه در و همت نیاید آن دهد 



مثنوی دفتر اول بیت ۲۴۵

✓ خداوند این جان من ذهنی را که بسیار حقیر است، می ستاند و در عوض به ما صد جان می دهد که در تصور ما نمی گنجد.
من های ذهنی دوست واقعی ما نیستند چون آنها منیت را در ما پرورش میدهند، ما را به سوی منیت بیشتر می کشانند.
اما خداوند یا عارفانی چون مولانا به دنبال شکستن و کوچک کردن من ذهنی ما هستند. دوست و یار واقعی ما هستند، زیرا ما را از دست ظالمان بیرونی حفظ می کنند.

این حادثه من را بر آن داشت تا از خدا عذرخواهی کرده و متعهد شوم
قانون اساسی را یکبار دیگر نوشته و با تمرکز روی خودم کار کنم و تکرار
و مداومت داشته باشم و همه‌ی هم هویت شدگی‌هایم را شناسایی کرده و
با جدیت تمام بیاندازم و قانون جبران را که مهمترین قانون زندگیست
چه به لحاظ معنوی و چه به لحاظ مادی بیشتر از گذشته رعایت کنم .


در این دام است آن آهو تو در صحرا چه می‌گردد؟
گهر در خانه گم کردی به هر ویران چه می‌پویی؟
دیوان شمس غزل ۲۵۱۳

ما کامل جان هستیم ولی در ذهن از جهان بیرون گدایی کرده و به دنبال
هر چه بیشتر بهتر هستیم. دانه‌ی هوشیاری زیر وابستگی‌ها
(زیر فکرهایمان) پنهان شده و منتظر جاری شدن باران رحمت الهی و
نسیم فرح بخش باد صباست.


از آب حیات او آن کس که گشَد گردن 
در عین حیات خود صد مرگ و اجل دارد 

دیوان شمس غزل ۶۰۰

✓ کنار رفتن آب حیات ، صدها مرگ و درد برای ما دارد. در اینصورت ما
خسته و درمانده خواهیم شد، ولی باید بدانیم که زندگی و خدا این
درماندگی را برای ما می خواهد تا دوباره به او زنده شویم.
مادامی که چشم خود را به غیر او دوخته ایم در اینصورت او را زیر
فکرهایمان پنهان کرده و از آب حیات خبری نیست.


قُلْ تَعَالَوْ قُلْ تَعَالَوْ كَقَت رُب
ای ستوران رمیده از ادب 
دفتر چهارم، بیت ۲۰۱۱

✓ میفرماید: بیایید به بالا صعود کنید، متعالی شوید، از این مرکز مادی
که از فکر تشکیل شده است و اقل و گذراست دست بردارید.
میفرماید مگر تو حیوان هستی و ادب را کنار گذاشته ای؟
مگر نمی بینی من تو را می کشم؟
مگر نمی بینی من علامت برای تو می فرستم؟
که تو دائما با این مرکز همانیدگی به خودت لطمه میزنی.


پَر نتانی کند رو خلوت گزین
تا نگردي جمله خرج آن و این 

مثنوی دفتر پنجم، بیت ۷۱۷


✓ اگر قدرت این را نداری که خودت پر و بال من ذهنیت را بکنی و از خودنمایی در برابر دیگران دست برداری پس بهتر است که خلوت نشینی کنی و خودت را از چشم آن و این دور کنی و انرژی خدائیت را جهت خوشایند این و آن، خرج نکنی.

شرع بهر دفع شرایی زند
دیو را در شیشه ی حجت کند 

مثنوی دفتر پنجم بیت ۱۲۱۱

این بیت ها همه چراغ راه هستند. پیغام زندگی را با این ابیات شنیدم 
اینکه در من یک مرکز جدیدی بوجود آمده که خیلی زود فرو میریزد و
میرود.

این رویداد به من گفت: این چیزهای گذرا و فانی را مرکز دائمی خود
نکن. فکرها و جسمها آفلند و نمی توانند اساس مرکز تو باشند و تو
نمی توانی آنها را در مرکزت بگذاری و با آنها همانیده شوی.

آنکه یک دم کم ، دمی کامل بود
نیست معبود خلیل، اَفل بود 

مثنوی دفتر سوم بیت ۱۴۲۹


با سپاس فراوان از شما استاد بزرگوارم و عزیزان گنج حضور.




سارا از شیراز



خانم ساناز از اصفهان



با عرض سلام و ادب خدمت آقای شهبازی گرامی و دوستان گنج
حضوریم 

آب ما محبوس گل مانده ست هین 
بحر رحمت جذب کن ما را ز طین 
 مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۱

برداشت من از این بیت: جناب مولانا در این بیت می فرمایند، ای خدای
مهربان، شما می بینی که آب حضور ما در گل هم هویت شدگی ها زندانی
شده است، پس ای دریای رحمت و مهربانی، لطف کن و ما را از
همانیدگی ها و هم هویت شدگی ها با چیزها و افراد آزاد کن و برهان تا به
دریای عدم پیوندیم.


آب گل خواهد که در دریا رود ☁️
گل گرفته پای آب و می کشد ☁️
مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۴ ☁️

برداشت من از این بیت: جناب مولانا در این بیت می فرمایند، اصل انسان، آب زندگی است. و این آب حضور بنابر اصل ذات خود می خواهد که به سمت دریای عدم که خداوند است برود، ولی گل هم هویت شدگی ها پای حضور انسان را گرفته و به سمت خودش می کشد و نمی گذارد که انسان به سمت خداوند برود و به زندگی زنده شود. ☀️

گر رهاند پای خود از دست گل 🌟
گل بماند خشک و او شد مستقل 🌟
مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۵ 🌟

برداشت من از این بیت: اگر انسان از طریق صبر و خاموشی و تسلیم و رضا و شکر، پای حضور خود را از میان گل هم هویت شدگی ها برهاند، من ذهنی خشک و بی جان می شود. چون من ذهنی خیالی بیش نیست. و پس از مرگ من ذهنی، ما میتوانیم مستقل از من ذهنی، بر روی هوشیاری زنده شده به حضور قائم شویم و به اصل خود، که خداوند است، بپیوندیم.

آیات قرآن در مورد جنس انسان:

سوره‌ی تین (۹۵) ؛ آیه ی ۴: که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال آفریدیم. 

♦ سوره‌ی مومنون (۲۳) ؛ آیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۴

آیه‌ی ۱۲: یقیناً ما انسان را از چکیده‌ای از گل آفریدیم.

آیه‌ی ۱۳: سپس آن را نطفه‌ای در قرارگاهی اُستوار (چون رحم مادر) قرار دادیم.

آیه ی ۱۴: آنگاه آن نطفه را علقه گردانیدیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی در آوردیم، و آن پاره گوشت را استخوانهایی ساختیم و بر استخوان ها گوشت پوشانیدیم، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم، همیشه سودمند و با برکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

سوره ی انعام (۶)؛ آیه ی ۲: اوست که شما را از گلی مخصوص آفرید، سپس برای عمر شما مدتی مقرر کرد و اجل حتمی و ثابت نزد اوست، (شگفتا که) باز شما (با این همه دلایل آشکار در یکتایی و ربوبیت و خالقیت او) شک می کنید.

ساناز هستم از اصفهان 🌹🙏❤️😊



آقای فریدون از مهرشهر کرج



سلام 🙏

🌹 روز شیرینِ امروز، مبارک 🌹

فریدون هستم از مهرشهر کرج

شصت و دومین بیت، با کلمه‌ی (اَلْسِت) از دیوان شمس مولانا

غزل ۲۹۱۶

(۵) جان شیرینت نشانی می دهد
کز آلت اندر عسل پرورده ای

■ بیت می گوید:

ای انسان! استقرار تو در تسلیم، موجب آن شده که لطافت و شیرینی و شادی و عشق اصیل، در تو نمایان شود و این شادی، که از ابتدا همانجا بوده و هست، گواهی می دهد که از لحظه ی خلقت تو، وجودت از شیرینی و شادی عشق پروردگار یکتا آفریده شده و پرورش یافته است.

مولانا در این بیت، بعد جان انسان تسلیم شده را شیرین می‌شمارد و پروردگار یکتا را به غسل تشبیه می‌کند. بنابراین همان‌گونه که شیرینی، صفتی برای غسل به‌شمار می‌رود، جان انسان عاشق نیز به عنوان صفتی برای زندگی یا خدا شمرده می‌شود.

به گونه‌ای پنهان، مولانا، وجود انسان عاشق را دلیلی برای بودن عشق یا خود خدا مطرح می‌کند.

یعنی این آفریده، خود نشانی از آفریدگار است.
و در نهایت این نشان و نشانی بر هم منطبق و یکی است.

از ابتدای این غزل نیز، وجودِ انسانِ عاشق را نمادِ تجلیِ پروردگار می‌داند
و می‌گوید:

(۱) مرحبا ای پرده تو آن پرده‌ای
کز جهان جان نشان آورده‌ای

■ آفرین بر هماهنگی و موزونی تو که موسیقی و ارتعاشِ آن، نوایی از
دمِ جان بخشِ پروردگارِ یگانه است.

(۲) بر گذر از گوش و بر جان‌ها بزن
ز آنکِ جانِ این جهانِ مرده‌ای

■ با گسترش هماهنگی و توازن، در تمام هستی، از محدودیت‌های
جسمی عبور کن و این ارتعاش عشقی را به باقی جان‌ها برسان. زیرا تو
وقتی اینگونه باشی، ریشه و اصلِ جاودانِ این ظواهرِ فانی هستی و با
اصلِ زندگی منطبق و یگانه هستی.

غزل، غزل وحدت است و هر بیتِ آن، انسانِ عاشق را، نشانِ واضحی از
پروردگارِ یکتا به شمار می‌آورد.

🙏 با سپاس فراوان / فریدون از مهرشهر کرج



خانم فرزانه از همدان



با سلام

خلاصه ابیاتی از دفتر اول و دفتر پنجم، مربوط به برنامه، ۸۱۸

خضر که نماد خداست تخته کشتی ما را می شکند، یعنی زندگی کشتی تن و ذهن من دار ما را با کنار گذاشتن همانیدگی ها ولو به زور هم شده می شکند، نکته ای که مولانا بر آن تاکید دارد این است که ما بر اساس آن همانیدگی خود نمایی نکنیم تا مورد سوء استفاده من های ذهنی قرار نگیریم و اگر ما از این موضوع آگاه شویم لازم نیست به قهر و زور آن همانیدگی ها از ما گرفته شود ما می توانیم این همانیدگی ها را شناسایی کنیم و آنها را کنار بگذاریم، وقتی ما وارد این جهان می شویم با نور نظر می بینیم و بزرگترین اشکال این است که وقتی ما بر می گردیم، بر حسب همانیدگی ها می بینیم و می شنویم و تفسیر و قضاوت همانیدگی بر ما قالب می شود ما از شکستن الگوهای ذهنی مان می ترسیم، بنابراین به دید بهتری نیاز داریم .

دفتر اول، بیت ۲۲۵ و ۲۲۶

آنکه از حق یابد او وحی و جواب
هر چه فرماید بود، عین صواب

آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست
نایب است و دست او دست خداست

آن کسی که مرکزش را عدم کرده و از زندگی وحی و جواب می گیرد و از
همانیدگی نمی گیرد، هرچه که می گوید عین درستی است و کسی که به
ما جان جسمی می بخشد اگر بکشد، رواست .
اگر کسی ما را آورده به جهان و با چیزها همانیده کرده و جان بدلی به ما
داده چون درست می بیند اگر ما را بکشد رواست. او نایب است و حرف
او و دست او دست خداست.

سوره فتح، آیه ۱۰

آنان که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند و دست خدا بالای دستهایشان است، و هر که بیعت را بشکند، به زیان خود شکسته است و هر که بدان بیعت که با خدا بسته است وفا کند، او را مزدی کرامند دهد.

دفتر اول، بیت ۲۲۷ و ۲۲۸

همچو اسماعیل پیشش سر بنه
شاد و خندان پیش تیغش جان بده

تا بماند جانت، خندان تا ابد
همچو جان پاک احمد با احد

می گوید همچون اسماعیل که به میل خودش سرش را گذاشت ما هم به میل خودمان به گشته شدن من ذهنی مان و شناختن همانیدگی هایمان تن بدهیم، و هوشیارانه درد هایمان را شناسایی کنیم و پیش تیغ شناسایی زندگی تسلیم شویم و دید همانیدگی ها را کنار بگذاریم، تا جان ما هم مثل حضرت رسول تا ابد خندان شود، یعنی از این لحظه ابدی آگاه شویم و آنجا بمانیم و شادی بی سبب دائماً با ما باشد و حس امنیت و عقل و هدایت و قدرت ما از زندگی بیاید.

ما برای خوشبخت بودن به همانیدگی ها و دنیا احتیاج نداریم، این نیازمندی ما به جهان از همین همانیدگی ها بوجود آمده.

دفتر اول، بیت ۷۱۱

جان فدا کردن برای صید غیر
کفر مطلق دان و نومیدی ز خیر

وقتی توجه ما را یک چیز بیرونی غیر از خدا می برد و آن چیز می شود
مرکز ما، ما فکر می کنیم آن چیز را صید کردیم، اما در واقع ما به وسیله
آن چیز صید شدیم، و این کفر مطلق است و نا امیدي از خیر یعنی به
جایی نخواهیم رسید و موفق نخواهیم شد.

دفتر پنجم، بیت ۷۱۲

هین مشو چون قند پیش طوطیان
بلکه زهری شو شو امن از زیان

می گوید برای من های ذهنی شیرین نشو یعنی همانیدگی هایت را به
نمایش نگذار، بلکه مثل زهر شو تا منهای ذهنی به تو نزدیک نشوند و تو
از زیان آنها در امان باشی .

دفتر پنجم، بیت ۷۱۳

یا برای شاد باشی در خطاب
خویش چون مردار کن پیشِ کلاب

مولانا احتیاج به چاپلوسی و نیازمندی ما به تایید و توجه گرفتن از
دیگران را به این تشبیه می کند که انسان خود را پیش سگان مثل مردار
می کند.

دفتر پنجم، بیت ۷۱۴

پس خضر کشتی برای این شکست
تا که آن کشتی ز غاصب باز رست

من ذهنی ما رشد ما را غصب میکند. و من ذهنی ما برای آن من ذهنی
بزرگ کار می کند، و خدا کشتی ما را سوراخ می کند تا من ذهنی نتواند
آن را غصب کند، زندگی مرتب همانیدگی های ما را لق می کند و بیرون
می کشد تا کشتی ما از آسیب من های ذهنی رها بشود تا خودش در
مرکز ما مستقر شود.

دفتر پنجم، بیت ۷۱۵

فقر فخری بهر آن آمد سنی
تا ز طَمَّاعان گریزیم در غنی

هر کسی که مرکزش را از همانیدگی ها پاک کرده، فقر دارد، و باید
افتخار کند و این سخن (فقر بودن افتخار من است) برای این بلند مرتبه
است تا ما از طماعان یا من های ذهنی به سوی خدا که غنی است،
بگریزیم.

دفتر پنجم، بیت ۷۱۶

گنجها را در خرابی زان نهند
تا ز حرصِ اهلِ عمران وارهند

گنجها را همیشه در خرابه پنهان می کنند تا اهل دنیا نتوانند آنها را پیدا کنند چون دنیا پرستان به سوی خرابه ها نمی روند و کسانی که من ذهنی دارند به سمت کسانی می روند که من ذهنی دارند و خود نمایی می کنند و به سوی کسانی که همانیدگی با چیزها ندارند، کشیده نمی شوند.

فرزانه از همدان





خانم فریده از هلند







برنامه ۸۲۶ خلاصه ای از مثنوی دفتر چهارم بیت ۳۱۸۹



ای برادر دان که شهزاده توی 
در جهان کهنه زاده از نوی
کابلی جادو این دنیا است کو 
کرد مردان را اسیر رنگ و بو

انسان شاهزاده ایست که از جانب خداوند خلیفه و جانشین او در زمین
است. ولی همین شاهزاده توسط این جهان سحر و جادو شده و اسیر
فکرها و هیجانات ناشی از آن شده.
این جادوگر ما رو به چاه ذهن که هوشیاری جسمی است می اندازه و
اسیر هم هویت شدگی ها، از جمله فکرها که رنگ، و درد و رنجش و
سایر هیجانات اون یعنی بو میکنه.


برای اینکه از این سحر جادوگر و گرفتاری های اون نجات پیدا کنی به
خدای صبحگاه پناه ببر. یعنی از شب ذهن که گذشته و آینده است، با
پذیرش اتفاق، به این لحظه بیا و با صبر و شکر و پرهیز در پناه خدا بمان

هین فسون گرم دارد گنده پیر 
کرده شاهان را دم گرمش اسیر
در درون سینه نفاثات اوست 
عقده های سحر را اثبات اوست

حضرت رسول نیز این دنیا رو سحاره خوانده، یعنی بسیار جادوگر، که دم
و افسون گرم داره. یعنی وقتی با چیزها همانیده میشی خوشت میاد که
دیگه از طریق اونها دنیا رو ببینی و از طریق اونها مدام حرف میزنی و فکر
میکنی. یعنی خودت تبدیل میشی به جادوگری که در گره رنجشها و درد
هات می دمی و فوت میکنی.

ور گشادی عقد او را عقلها 
انبیا را کی فرستادی خدا
هین طلب کن خوشی دمی عقده گشا 
رازدان یَفْعَلُ الله ما یشا

این دمنده در درون سینه خود ما قرار داره و خلاصی از سحر این جادوگر
بدست خود ما امکان پذیر نیست. به همین دلیل خداوند انبیا رو فرستاده
و ما برای نجات خود باید اجازه بدهیم که خداوند از طریق قضا و کن
فکان پاش رو بگذاره به زندگی ما، چرا که هر چه خداوند بخواهد همان
خواهد شد؛ یعنی یفعل الله ما یشا. و ما با تسلیم و همکاری میتوانیم
رازدان خداوند بشویم.


همچو ماهی بسته است او به شست 
شاهزاده ماند سالی و تو شصت

که ما رو همچون یک ماهی کوچک در قلاب ذهن گیر انداخته در حالی که
ما نهنگی هستیم آزاد. آگه اون شاهزاده یک سال اسیر جادوگر شد ولی
ما بیشتر عمرمان اسیر عذاب او شدیم.
و تبدیل به بدبختی کرده ما رو که نه آسایشی در این دنیا داشته باشیم و
نه طریق سنت انبیا را در پیش بگیریم.


نَفَخْ او این عقدها را سخت کرد
پس طلب کن نَفْخَهُ خَلَّاقِ فرد
تا نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ترا
وارهاند زین و گوید برترأ


پس دم خداوند رو طلب کن که فقط اوست که میتواند ما رو از این
هم هویت شدگی ها نجات بدهد. بدان که رحمت خداوند بیشتر از قهر
اوست و قهر او همین همانیدگی هاست اگر که همکاری نکنیم. این
حضور و من ذهنی همچون هووی هستند که هر گاه از یکی دوری کنی
باعث نزدیکی تو به دیگری خواهد بود.

در گذرگاه ذهن گیر نکن، فقط نظاره گر جهان و فکرها باش به جای
استقرار در ذهن. و بدان که جدا شدن از خدا بسا سخت تر است. آگه از
این آب سیاه ذهن صبر و تحمل نداری چطور میخواهی در برابر چشمه
خداوند صبر داشته باشی.


چون فراق نقش سخت آید ترا 
تا چه سخت آید ز نقاشش جدا

ولی آگه صبر کنی و از این شراب مست کننده جادوگر دنیا نخوری و درد
هوشیارانه بکشی، لحظه ای خواهد آمد که زیبایی اون جان را خواهی
دید.

جیفه بینی بعد از آن این شُرب را 
چون به بینی گر و فر قرب را

همچو شه زاده رسی در یار خویش 
پس برون آری ز پا تو خار خویش


دیگه این هم هویت شدگی های این جهان، مُرداری خواهند شد وقتی که
شکوه و عزمت برکت های خدا رو دریابی. تو را به خدا در این راه سعی
و تلاش کن و این قدر با خویش من ذهنی ات همکاری نکن.

بوی پیراهان یوسف کن سَند 
زانکه بویش چشم روشن می کند

صورت پنهان و آن نور جبین 
کرده چشم انبیا را دور بین

تکیه کن بر یوسف ایت خودت چرا که از این طریق چشم دل انبیا باز
شده که عاقبت کار رو میتونستند، بینند. به نور قرضی من ذهنی قانع نشو
که تو را حالی بین میکنه، یعنی همه چیز رو بر عکس به تو نشان خواهد
داد. اتفاقات رو به ظاهر خوشایند ولی در باطن آتشی که به زیر سلطه
شیطان تو را هدایت خواهند کرد.


دور بیند دور بین بی هنر 
همچنانکه دور دیدن خواب در

خفته باشی بر لب جو خشک لب 
می دوی سوی سراب اندر طلب

به ظاهر دانشمند و استاد شدی ولی خفته ای هستی در ذهن که دنبال
سراب میدوی و عاشق بینش ذهنی خودت شدی. فکر میکنی به حضور
رسیدی، بینا دل و پرده شکاف شدی و دیگران را هم تشویق می کنی که
پیرو تو بشوند.

در حالی که در بیابانی هستی که از دور سراب می بینی و به سمت هلاکت
خودت پیش میروی. دست از لاف زدن بردار که فقط در جهنم ذهن
خوابیدی و سحر جادوگر این دنیا شدی


خوابناکی لیک هم بر راه خُسب 
الله الله بر ره الله خُسب

تا بود که سالکی بر تو زند 
از خیالاتِ نَعاست بر کند

لا اقل در راه خدا بخواب ، برو شاید که خدا کمکت کنه و از زبان
انسان‌های به حضور رسیده چیزی بشنوی که از این خواب غفلت بیدار
بشی.

چرا که تا وقتی به نور خدا زنده نشدی بهترین فکرها رو هم که بکنی به
خطا خواهی افتاد، چون اون فکرها همه ذهنی بوده و راه حل های اون هم
همه ذهنی خواهد بود.

موج بر وی میزند بی احتراز 
خفته پویان در بیابان دراز

خفته میبند عطش های شدید 
أَبْ أَقْرَبَ مِنْهُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ

هر لحظه موج زندگی سعی در بیداری تو داره ولی تو در بیابان ذهن
بدنبال سراب می دوی و در حالیکه تشنگی شدیدی داری آب زندگی از
رگ گردنت به تو نزدیکتره.

دم او جان دهدت رو ز نفخت بپذیر
کار او کن فیکون است نه موقوف علل
دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴


با تشکر

فریده از هلند 🙏🙏🙏🙏



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com